

# شفاعت

(مقایسه دیدگاه ابن تیمیه در مجموعه

فتاوا و ملاصدرا در تفسیر آیه الكرسي)\*

فاطمه راستی کردار\*\*

## چکیده

مسئله شفاعت از آن نظر مهم و در خور توجه است که از سویی با مسئله توحید و از سوی دیگر با عدل الهی ارتباط نزدیک و تنگاتنگی دارد. ابن تیمیه حرانی دمشقی که وهابیت بیشترین تأثیر را از او گرفته است، هر چند از اساس منکر شفاعت نیست، ولی طلب شفاعت از اولیای الهی را شرک می‌داند. از طرف دیگر، صدرالمآلهین شیرازی بر اساس اصول و مبانی فلسفی به اثبات عقلی شفاعت همت گمارده است. محور اصلی این نوشتار، پیگیری این مسئله است که آیا اساساً می‌توان شبهات شفاعت را بر پایه ملاحظات عقلی و اصول و قواعد فلسفی پاسخ گفت؟ این مقاله می‌کوشد تا با درک حقیقت شفاعت، ثابت نماید که این موضوع با توحید منافاتی ندارد و طلب شفاعت از اولیای الهی بر اساس ادله عقلی و نقلی درست است. همچنین، این مقاله تلاش می‌نماید تا با کاربردی ساختن آموزه‌های فلسفی و مرتبط ساختن آن با آموزه‌های کلامی و مبانی عقیدتی، به رفع شبهاتی که در مورد شفاعت مطرح گردیده، بپردازد.

واژه‌های کلیدی: شفاعت، توحید، عقل، نقل، حکمت متعالیه، ابن تیمیه، ملاصدرا.

## تقریر دیدگاه ابن تیمیه

قبل از آنکه به بیان عقاید ابن تیمیه بپردازیم، باید به این نکته اساسی توجه کنیم که محمد بن عبدالوهاب به کتابهای ابن تیمیه و شاگرد وی ابن قیم اهمیت فراوان می‌داد و آنها را بسیار مطالعه می‌کرد. بنابراین، ابن تیمیه معلم فکری و منبع الهام مؤسس فرقه وهابیت است.

در حقیقت ابن تیمیه برخلاف آنچه مشهور است، هرگز منکر شفاعت نیست، بلکه آن را به عنوان یک اصل مسلم اسلامی پذیرفته است. وی پیغمبر اسلام ﷺ را شفیع خلق و صاحب مقام محمود می‌داند که همه مردم از اولین تا آخرین نفر به حضرت غبطه می‌خورند.<sup>۱</sup>

اما نکته قابل توجه در عقاید او این است که می‌گوید شفاعت را باید از خداوند خواست و حق نداریم که مستقیماً از خود شفیعان، طلب شفاعت کنیم، بلکه باید از خداوند بخواهیم که شفاعت شفیعان را در حق ما بپذیرد. چون رسول خدا و اولیای الهی از پیش خود و بدون اذن خداوند قدرت شفاعت کردن ندارند، ما حق نداریم از ایشان بخواهیم در حق ما شفاعت کنند و هر کس عمل غیر مقدوری را از آنان بخواهد، برای خدا شریک قرار داده است. بنابراین، طبق عقیده ابن تیمیه جایز نیست انسان کاری را که هیچ کس جز خداوند قادر بر انجام آن نیست، از غیر خدا طلب کند، هرچند که آن غیر، ملائکه یا انبیا باشند. پس از آنها نمی‌توان بخشش گناهان، هدایت قلوب، پیروزی بر دشمن و فرو فرستادن باران و بسیاری از امور دیگر را طلب کرد.<sup>۲</sup> وی بارها این آیات را به عنوان شاهی بر عقاید خود می‌آورد:

«و من یغفر الذنوب الا الله»<sup>۳</sup>. «هل من خلق غیر الله یرزقکم من السماء و الارض»<sup>۴</sup>.  
«و ما النصر الا من عند الله»<sup>۵</sup>.

ابن تیمیه ادامه می‌دهد که بر ما واجب است آنچه را در کتاب و سنت ثابت است، بپذیریم و آنچه را در آنها نفی شده، نفی کنیم.<sup>۶</sup> او می‌گوید سخن ابی یزید بسطامی این است که:  
«استغاثه المخلوق بالمخلوق کاستغاثه القریق بالقریق»<sup>۷</sup>: طلب فریادری مخلوقی از مخلوق دیگر، مثل یاری خواستن انسان در حال غرق شدن از فردی مشابه خود است.

بنابراین ابن تیمیه منکر شفاعت پیامبر ﷺ نیست، بلکه طلب کردن شفاعت از پیامبر ﷺ را جایز نمی‌داند و آن را شرک و کفر می‌شمارد. علت آن هم این است که طلب شفاعت از پیامبر ﷺ را عبادت او شمرده و چون عبادت غیر خدا شرک حساب می‌شود کسی را که طلب شفاعت کند مشرک و کافر می‌داند. او آیه «یاک نعبد و یاک نستعین» را برای تأیید عقیده خود ذکر می‌کند.

وی معتقد است که شفاعت دو قسم است:

طهر

۱. شفاعت منفی: این شفاعت، خواستن چیزی از غیر خداست، در حالی که هیچ کس جز خداوند بر آن توانایی ندارد. مانند شفاعت مشرکان که خداوند آن را نفی کرده و شفاعتی که نادانان و گمراهان این امت به آن اعتقاد دارند و در بین مردم رایج و معروف است.

۲. شفاعت مثبت: این درخواست شفاعت از خداوند است و اعتقاد به اینکه شفیع مستقل در شفاعت نبوده بلکه مطیع خداوند است و خدا باید به او اذن دهد. این شفاعت مقبول است.<sup>۸</sup> وصف ویژگی‌های که بنابر عقیده ابن تیمیه انسان باید داشته باشد تا شفاعت نصیص شود، آن است که برای خدا شریک قرار ندهد. او این حدیث را برای تأیید سخن خود بیان می‌کند. ابوهریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ أَوْ نَفْسِهِ»<sup>۹</sup> بیش از همه، کسانی به شفاعت من در روز قیامت خوشبخت می‌شوند که قلباً و از روی اخلاص به خدا ایمان داشته باشند.»

ابن تیمیه پس از بیان حدیث می‌گوید: کسی که احدی غیر از خدا را متولی و سرپرست خود قرار دهد، مشرک است و دورترین مردم به شفاعت است، زیرا شفاعت برای اهل توحید است پس کسانی که بت، ملانکه، انبیا و اولیا و صالحان را عبادت کنند تا از شفاعتشان بهره‌مند شوند، برای پروردگارشان شریک قرار داده‌اند.<sup>۱۰</sup>

البته وی معتقد است که هرچند ملانکه، انبیا و صالحان مالک شفاعت نیستند، اما زمانی که پروردگار به آنها اذن دهد، شفاعت می‌کنند؛ البته فقط مؤمنان و کسانی را که به «لا اله الا الله» شهادت داده‌اند.<sup>۱۱</sup>

ابن تیمیه می‌نویسد:

اگر کسی بگوید: ما از پیامبر ﷺ بنان علت طلب شفاعت می‌کنیم که او به خداوند نزدیک‌تر است و به او توسل می‌جوئیم، همچنان که به درگاه شخص‌زگی به وسیله اطرافیانش توسل می‌شویم، ما در پاسخ می‌گوییم: این همان عمل برخی از مسیحیان و یهودیان است که اخبار و رهبانها را شفیع درگاه خداوند می‌گرفتند و مانند عمل مشرکان نسبت به بتهاست که قرآن آن را بازگو می‌کند. بنابراین، میان خدا و دیگر بزرگان بشری که اطرافیان و خواصشان درباره مردم شفاعت می‌کنند، فرق است، زیرا بزرگان (و پادشاهان) تقاضای شفیع را از روی علاقه و محبت با ترس و وحشت یا حیا و رودربایستی برمی‌آورند، در حالی که کسی بدون اجازه الهی نمی‌تواند اقدام به شفاعت احدی کند.<sup>۱۲</sup>

او می‌گوید وجود واسطه بین یک پادشاه و مردم به سبب یکی از دلایل سه‌گانه زیر است:

۱. پادشاه با واسطه از احوال مردم باخبر می‌شود و چون خداوند سميع و بصیر است، نیاز به چنین واسطه‌ای ندارد.

۲. خود به تنهایی عاجز از تدابیر امور رعایاست. بنابراین، به آن واسطه نیازمند است، در حالی که خداوند فرموده است: «هُوَ قَلِّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ

ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الدن و كبره تكبيرا»<sup>۱۳</sup>  
 ستایش خدای را که نه فرزندی گرفته و نه در جهاننداری شریکی دارد و نه خوار  
 بوده که [نیاز به] دوستی داشته باشد. و او را بسیار بزرگ شمار.  
 «إن الله على كل شيء قدير»<sup>۱۴</sup> خداست که بر هر چیزی تواناست.

بنابراین، باز هم خداوند نیازی به واسطه ندارد.  
 ۳. اگر واسطه، اراده پادشاه را به نفع رعیت و احسان و رحمت به آنها  
 تحریک نکند، پادشاه درخواست رعیت‌هایش را برطرف نمی‌سازد. از آنجا که  
 خداوند از پدر و مادر هم به بندگانش رحیم‌تر است، نیاز به چنین واسطه‌ای  
 ندارد.<sup>۱۵</sup>

ابن تیمیه می‌گوید: دعا و شفاعت شفیع طبق قضا و قدر و مشیت خداوند صورت می‌گیرد و  
 کسی که دعای شفیع را اجابت می‌کند و شفاعت را می‌پذیرد، همان کسی است که خودش سبب  
 و مسبب را خلق کرده است.<sup>۱۶</sup>

وی معتقد است که منظور از وسیله در آیه: «یاایها الذین آمنوا

اتقوا الله وابتغوا إليه الرسیلة»<sup>۱۷</sup>؛ ایمان به رسول خدا و پیروی کردن از  
 اوست»<sup>۱۸</sup>.

او می‌گوید: طبق احادیثی که از رسول خدا ﷺ رسیده، شفاعت حضرت هم شامل مؤمن  
 می‌شود و هم کافر. اما بعضی از کفار از شفاعت حضرت در تخفیف عذاب نفع می‌برند نه در از  
 بین رفتن کلی عذاب. متأسفانه وی بارها ابوطالب عموی پیامبر ﷺ را کافر دانسته و می‌گوید:  
 حدیثی از عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر) در صحیح بخاری وجود دارد که عباس نقل  
 می‌کند که از پیامبر ﷺ پرسیده است: یا رسول الله، تو نفعی به ابوطالب می‌رسانی؟ و پیامبر ﷺ  
 می‌فرماید: «نعم هو فی ضحضاح من نار و لولا أنا لکان فی الدرك ایفل من النار»<sup>۱۹</sup> این حدیث را  
 ابن تیمیه بارها و بارها نقل می‌کند و می‌گوید: «فهذا نصصحیح صریح لشفاعته فی بعض الکفار أن  
 یخفف عنه العذاب»<sup>۲۰</sup>

طبق نظر ابن تیمیه توسل به رسول خدا ﷺ سه معنا دارد:

۱. به معنای اطاعت کردن از نبی. این توسل واجب است و ایمان کامل  
 نمی‌شود مگر به واسطه اطاعت از نبی ﷺ.
۲. توسل به دعا و شفاعت نبی. این مربوط به زمان حیات ایشان است. در  
 روز قیامت نیز مردم به شفاعت حضرت متوسل می‌شوند.
۳. به معنای درخواست از ذات نبی. این را هیچ یک از صحابه، چه در  
 زمان حیات نبی ﷺ و چه بعد از مرگ آن حضرت، انجام نداده‌اند. سپس  
 ابن تیمیه در ادامه می‌گوید: احادیث ضعیفی در مورد این نوع توسل وجود دارد که  
 حجت نیست.<sup>۲۱</sup>

او می‌گوید: در صحیح بخاری آمده است که عمر بن خطاب در زمان قحط سالی نزد  
 عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر) می‌رود و می‌گوید: برای ما طلب باران کن. در زمان حیات

پیامبر ﷺ به آن حضرت ﷺ متوسل می‌شدیم و حالا به تو ای عموی پیامبر متوسل می‌شویم.<sup>۲۲</sup> بعد از این روایت چنین نتیجه می‌گیرد که فقط می‌توان به دعای انبیا در زمان حیاتشان متوسل شد نه به ذاتشان، چون اگر توسل به ذات درست بود، توسل به ذات نبی بر توسل به عباس اولویت داشت،<sup>۲۳</sup> این تیمیه می‌گوید: احدی از صحابه بعد از فوت نبی ﷺ به او استغاثه نکردند.<sup>۲۴</sup>

نظر نهایی وی این است که منظور از شفاعت، قبول مشفوع الیه است (یعنی فرد شفاعت شونده). به این معنا که هرگاه خداوند بخواهد فردی را بیمارزد، به شفیع اطاعت کننده اذن می‌دهد تا او آن فرد را شفاعت کند و خداوند شفاعتش را می‌پذیرد.<sup>۲۵</sup>

در نقد عقاید این تیمیه چند نکته را یادآوری می‌کنیم:

**نکته اول:** دلیل شیعه بر جواز طلب شفاعت مرکب از دو مطلب است که عبارت‌اند از:

۱. درخواست شفاعت همان درخواست دعاست. ۲. درخواست دعا از افراد شایسته یک امر مستحب است و خود این تیمیه درخواست دعا از شخصزنده را صحیح می‌داند. از طرف دیگر، با توجه به دلایل تجرد نفس از ماده پس از جدایی از بدن و بی‌نیازی آن از جسد مادی، روح انسان پس از مرگ نیز باقی است و از حیات و ادراک خاصی برخوردار است. بنابراین، درخواست شفاعت از فردی پس از مرگش نیز صحیح است.

**نکته دوم:** به عقیده این تیمیه طلب شفاعت از غیر خدا، عبادت کردن او و به همین سبب شرک است. در پاسخ به وی می‌گوییم: لفظ عبادت در لغت عرب به معنای خضوع و اطاعت است، اما هر نوع خضوع و اطاعتی شرک نیست، زیرا لازمه این سخن این است که همه مردم از زمان حضرت آدم تا به امروز مشرک و کافر باشند، چون هر فردی در طول عمر خود به مقام بالاتر از خود خضوع می‌نماید و از او اطاعت می‌کند.

**نکته سوم:** اگر در سخن این تیمیه که می‌گوید: فعلی که جز خدا کسی قادر به انجام آن نیست (لا یقدر علیه الا الله) دقت شود، ملاحظه می‌گردد که در واقع در سخن او یک تقسیم‌بندی نادرست برای فعل صورت گرفته است. زیرا در این جمله فعل دو قسم پیدا می‌کند: فعلی که غیر خدا بر آن قادر نیست و فعلی که غیر خدا نیز بر آن قدرت دارد. اگر منظور این تیمیه از «لا یقدر» این است که کسی جز خدا بالذات بر آن قدرت ندارد. چنین تقسیمی اصلاً درست نیست، زیرا ما معتقدیم که «لا مؤثر فی الوجود الا الله». اما اگر منظور این است که فعل خداست، ولی قدرت آن را به بشر هم داده است، باید از او پرسید که چرا درخواست آن کار از وی شرک است.

بنابراین، اگر انسان فعلی را از غیر خدا طلب کند به اعتبار اینکه وی «مجرول الله» و «بی‌اذن الله» این فعل را انجام دهد، نه به این اعتبار که بی‌نیاز از خدا باشد این شرک نیست. شفاعت نیز همین‌گونه است. پس شرکی در کار نیست.

## تقریر دیدگاه ملاصدرا

به عقیده ملاصدرا «شفاعت یعنی آنچه شخصه واسطه آن شفیع می‌شود و آن نوری است که از حضرت حق بر جواهر وسایط بین او و کسانی که در سیاه‌چالهای بُعد و دوری از خداوند سقوط کرده‌اند، تابش می‌نماید تا نقایص آنها را جبران کند.»<sup>۲۶</sup>

شفاعت در حقیقت چیزی جز این نیست که رحمت و مغفرت و فیض خدای سبحان از راه اولیا و بندگان برگزیده خدا به مردم برسد. یعنی همان‌گونه که هدایت الهی که آن هم از فیوضات اوست در این دنیا توسط پیامبران به مردم می‌رسد، مغفرت الهی نیز در روز قیامت توسط آنان به گناهکاران واصل می‌گردد. ملاصدرا می‌فرماید:

«شفاعت، وساطت است... نور هدایت و وجود از ذات حق تعالی بر جوهر نبوت افزوده می‌شود و از جوهر نبوت در همه موجوداتی که مناسبات آنها با جوهر نبوت خوب باشد انتشار می‌یابد.»<sup>۲۷</sup>

از نظر صدرالمآلهین دنیا محل اکتساب است و در آن هم علل ذاتی<sup>۲۸</sup> و هم علل اتفاقی تأثیر دارند. از این رو، محتمل است که در دنیا شیئی خاص، غایت ذاتی داشته باشد، اما موانعی آن را از رسیدن به آن غایت بازدارند. دنیا دار تزاخم علل است و لذا امکان دارد تغییراتی در دنیا صورت گیرد؛ مثلاً انسان شقی به سعادت برسد یا برعکس. اما در آخرت باب اکتساب و تحصیل کمالات به کلی مسدود است. چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

«يوم يأتي بعضُ آيات ربك لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن إيماناً من قبل  
أو كسبت في إيمانها خيراً»<sup>۲۹</sup>

روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت (بدید) آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا چیزی در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد.

در آخرت هر کس محدوده‌ای دارد که خود نمی‌تواند آن را تغییر دهد. به عبارت دیگر، علل اتفاقی و غایت بالعرض در جهان آخرت تأثیر ندارد و تنها علل ذاتی مانند علت فاعلی و علت غایی می‌تواند در آخرت مؤثر باشد. بنابراین، هر کس در اثر اوصاف و ملکات نفسانی خود به سرنوشت خاصی محکوم شده است، هرگز نمی‌تواند با علل عرضی و اسباب اتفاقی و اعتباری از آن رهایی یابد و آن سرنوشت را تغییر دهد. ملاصدرا از این بحث چنین نتیجه می‌گیرد که تأثیر شفیع هرگز نمی‌تواند به عنوان علت اتفاقی باشد.

وی صریحاً اظهار می‌دارد که در قیامت ملک و سلطنت تنها برای خداوند قهار است. از این رو، هیچ کس جز حق تعالی نمی‌تواند در قیامت مؤثر باشد.<sup>۳۰</sup>

علم

«الملكُ اليومُ لله الواحد القهار» و «يوم لا تملكُ نفسٌ لنفسٍ شيئاً والامرُ

يُرْسَدُ لله».<sup>۳۰</sup>

ملاصدرا در تفسیر این آیه به تفصیل به بحث شفاعت می‌پردازد: «و اتقوا يوماً لا تجزی نفسٌ عن نفسٍ شیئاً و لا یقبل منها شفاعَةٌ و لا یؤخذ منها عدلٌ و لا هم یُنصرون»؛<sup>۳۱</sup> بترسید از روزی که هیچ کس چیزی (از عذاب خدا) را از کسی دفع نمی‌کند و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای او بدلی گرفته می‌شود و نه یاری خواهد داشت.»

وی در آنجا دو سؤال مطرح می‌کند و پاسخ می‌دهد. اولین سؤال این است: چرا اسباب و واسطه‌ها در این دنیا مؤثرند و انسان را در جلب منفعت و دفع ضرر یاری می‌رسانند، اما در آخرت تأثیری ندارند؟

صدرالمتألهین که پاسخ خود را بیان کشفی و سرّ عقلی می‌شمارد، چنین بیان می‌کند: مؤثر دو قسم است: ۱. مؤثری که تأثیرش با مشارکت وضع و همراه بودن ماده نتیجه بخش است. ۲. مؤثری که تأثیرش چنین نیست، یعنی در شیء، بالذات تأثیر می‌گذارد نه با مشارکت مواد و اوضاع. این مؤثر نیز یا سبب فاعلی است یا غایی و یا صوری. اما سبب مادی تأثیری ندارد، چون شأن ماده، فقط قبول و انفعال است.

مراد از فاعل، خداوند متعال است یا بدون واسطه و یا با واسطه بعضی از بندگان مقربش که تابع دستوره‌های او هستند. غایت نیز در حقیقت خود خداست که می‌خواهد نور جمالش را در کسانی که عاجز از ادراک او هستند، منعکس کند. صورت مانند ایمان و کفر و حسن خلق و بداخلاقی و... است و علت صوری معلول فاعل و غایت است، زیرا علت صوری، علت مباشر است، اما علت فاعلی و غایی، علل مفارق‌اند.

در حقیقت این دنیا در آخر منازل وجود واقع شده و به عبارت دیگر وجود بر جوهر مادی نازل شده و این جوهر چون قوه محض است، از هر مؤثری تأثیر می‌پذیرد. بنابراین، مواردی که در این آیه ذکر شده، یعنی شفاعت و فدیة (بدل) و یاری کردن، در این دنیا مؤثر است زیرا اینها بر روی اشخاصی تأثیر می‌گذارند که دارای وضع و مکان خاصی هستند و همچنین ماده منفعلی که در آن هر چیزی اثر می‌گذارد، موجود است و پذیرای این موارد است.

اما جهان آخرت به خداوند بسیار نزدیک‌تر از این دنیا است. بنابراین، در آنجا هر چیزی نمی‌تواند تأثیرگذار باشد. یعنی سبب و نسب و وسیله و شفیع و یاری رساننده برای کسی وجود ندارد، چون تأثیرپذیری از غیر در آنجا وجود ندارد. در آنجا فقط روابط ذاتی تأثیرگذار است، یعنی روحها، مطابق آنچه در دنیا کسب کرده‌اند، مثل اخلاق و ملکات حسنه نورانی و یا قبیح ظلمانی،

تأثیر می‌پذیرند. بنابراین، در جهان آخرت هیچ یک از اسباب عرضی و اتفاقی، مؤثر واقع نمی‌شوند و لذت و عذاب هر فرد به سبب علل ذاتی است که از نفسش به وسیله ذاتش به آن می‌رسد.<sup>۳۳</sup>

سؤال دوم این است: جمع بین دو دسته آیات و روایات نافی و مثبت شفاعت چیست؟ صدرالمتألهین چنین پاسخ می‌دهد که مراد تمام آیات و روایاتی که شفاعت در روز قیامت را اثبات می‌کنند، شفاعتی است که به اسباب ذاتی و امور داخلی برمی‌گردد. بنابراین، معنای این سخن که رسول اکرم ﷺ در قیامت شفاعت می‌کند این است که ایمان به حقانیت رسول خدا و اعتراف به رسالتش، موجب پدید آمدن هیأتی در نفس فرد می‌شود که به واسطه آن، فرد مستحق بهره‌مند شدن از نور رحمت حضرت می‌گردد و از آتش و عذاب نجات پیدا می‌کند. پس صورت نبی آن چیزی است که در شفاعت مؤثر است و این صورت در نفس کسی که حضرت را می‌شناسد حاصل می‌شود. بنابراین، شفاعت در اینجا امری جدا از ذات مؤمن نیست و رابطه بین سایر شیعیان و روز قیامت و شفاعت شوندگان نیز به همین صورت است.<sup>۳۴</sup>

ملاصدرا در تفسیر آیه الکرسی نیز می‌فرماید: محتاج به فیض و شفاعت باید مناسب خاصا پیامبر و اولیا و بالاخره با واسطه‌ها داشته باشد و کسانی که به رسول خدا محبت دارند و به سنتهای دین پایبندند و ذکر و یاد خدا را فراموش نمی‌کنند، با حضرت مناسبت خوبی دارند.<sup>۳۵</sup> آری، اسباب عرضی و اتفاقی در روز قیامت سلب می‌شود و فقط اسباب ذاتی داخلی ثابت می‌ماند. بنابراین، در آیاتی مانند «ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع»<sup>۳۶</sup> و «فما تنفعهم شفاعة الشافعیین»<sup>۳۷</sup> اسباب عرضی و علل اتفاقی نفی شده است.

در آیاتی مانند «و لا یشفعون إلا لمن ارتضی»<sup>۳۸</sup> و «من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه»<sup>۳۹</sup> که شفاعت به اذن و رضایت خداوند مشروط شده، در حقیقت شفاعتی که به اسباب ذاتی برمی‌گردد، اثبات شده است.<sup>۴۰</sup>

حاصل کلام اینکه شفاعت دو قسم است: شفاعت حق و شفاعت باطل. شفاعت حق به امور ذاتی و داخلی برمی‌گردد و شفاعت باطل به اسباب عرضی و علل اتفاقی. چون در آخرت این اسباب عرضی و علل ذاتی هیچ‌گونه تأثیری ندارند، بنابراین مراد آیات و روایات نافی شفاعت، نفی شفاعت باطل است و مراد آیات مثبت شفاعت، اثبات شفاعت حق است که به امور ذاتی برمی‌گردد. به هر حال، شفیع کسی است که در روز قیامت برای بندگان گناهکار، نزد خداوند وساطت می‌کند. در قرآن آمده است که شفاعت باید به اذن خداوند باشد. به عقیده ملاصدرا اذن به این معناست که خداوند بعضی از ممکنات مقرب درگاهش را واسطه بین خودش و کسانی که

طرح

فصل - شفاعت - شماره ۷۸ - تابستان ۱۳۸۸

۱۳۰



در رتبه پایین‌تری هستند قرار داده و این تقدم و تأخر به دلیل استحقاق ذاتی آنهاست. در واقع ملاصدرا اذن را به وجود مناسبت خاصتفسیر کرده است.<sup>۴۱</sup>

در مورد شفاعت شوندهگان ملاصدرا می‌فرماید: دو گروه مورد شفاعت قرار می‌گیرند. گروه اول کسانی هستند که امکان ذاتی<sup>۴۲</sup> برای شفاعت داشته باشند اینان فرمانبرداران از اهل ایمان‌اند. گروه دوم کسانی هستند که امکان استعدادی داشته باشند اینان گناهکاران امت رسول خدا<sup>ﷺ</sup> هستند که هرچند گناهان کبیره انجام داده‌اند، اما این گناهان در آنها به صورت ملکه راسخ در نیامده است که مانع از شفاعت شود.<sup>۴۳</sup>

سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است: اگر امکان استعدادی شرط برخورداری از شفاعت است، شفاعت شدن گروه اول چه لزومی دارد؟ بنا بر آنچه قبلاً بیان گردید، شفاعت اقسام مختلفی دارد. چنین به نظر می‌رسد که شفاعت گروه اول از نوع ترفیع درجه و شفاعت گروه دوم برای رهایی از عذاب است.

در حقیقت نظام حاکم بر آفرینش، استوارترین نظام است که اتقان کامل دارد، زیرا این نظام جلوه علم ذاتی واجب تعالی است که ضعف و نارسایی هرگز بدان راه نمی‌یابد. از طرف دیگر، رحمت خداوند واسع است، یعنی همه چیز را در برمی‌گیرد. ملاصدرا مبعوث شدن انبیا برای هدایت خلق را یکی از نشانه‌های رحمت و عنایت الهی به بندگان می‌داند.<sup>۴۴</sup> شفاعت نیز یکی دیگر از مظاهر رحمت الهی است. به فرموده شهید مطهری<sup>رحمه</sup>، هیچ یک از جریانات رحمت پروردگار بدون نظام صورت نمی‌پذیرد. از این رو، مغفرت الهی نیز باید از طریق نفوس اولیا و انبیای الهی به گناهکاران برسد و این لازمه نظام داشتن عالم است. چنان‌که رحمت وحی بدون واسطه انجام نمی‌گیرد و همه مردم از جانب حق به نوبت برانگیخته نمی‌شوند. هیچ رحمت دیگری نیز بدون واسطه واقع نمی‌شود. رحمت مغفرت هم بدون وساطت اولیای الهی تحقق نمی‌یابد.<sup>۴۵</sup> به عقیده ملاصدرا: «شفاعت نوری است که از حضرت حق بر جواهر وسایط بین او و بین کسانی که در سیاه‌چالهای دوری از خداوند سقوط کرده‌اند. تابش می‌نماید.»<sup>۴۶</sup>

همان‌طور که می‌دانیم، حقیقت وجود تشکیکی و دارای مراتب گوناگون است و از این جهت که وحدتی در عین کثرت دارد، آن را به حقیقت نور تشبیه کرده‌اند. بنابراین، وجود نیز مانند نور یک حقیقت واحد است که مراتب گوناگونی دارد و اختلاف این مراتب در شدت و ضعف و تقدم و تأخر و بالایی و پستی و غیر آن است.<sup>۴۷</sup>

در واقع هر مرتبه‌ای از وجود به میزان خاصخود به‌رمای از کمالات وجودی دارد. ملاصدرا وجود را خیر و سعادت می‌داند و چنین می‌فرماید که هرچه وجود تمام‌تر باشد، خلوصو رهایی‌اش

از عدم بیشتر و در او سعادت بیشتر است و هر چه ناقص تر باشد، آمیزشش به شر و شقاوت بیشتر می‌باشد.<sup>۲۸</sup>

وی در تفسیر آیه الکرسی پس از بیان معنای شفاعت می‌فرماید:

منظور از واسطه، وسایط در فیضانند که عقول و نفوس و طبایع‌اند و در عالم انسانی، انبیا اولیا و علمایند. اشخاص متقوم به طبایع‌اند و طبایع متقوم به نفوس و نفوس متقوم به عقول‌اند. نور وجود از حضرت حق بر همه موجودات افافضه می‌شود، لکن افافضه آن بر عقول مستقیم است بر غیر عقول بعضی بر بعضی به انمکاس است. در این دنیای خاکی نیز مردم به حسب حیات اخروی و وجود علمی متقوم به علما هستند و علما متقوم به اولیا و اولیا متقوم به انبیا هستند و نور هدایت و وجود معادی از ذات حق تعالی بر جوهر نبوت افافضه می‌شود و از جوهر نبوت در همه موجوداتی که مناسبت آنها با جوهر نبوت خوب باشد انتشار می‌یابد.<sup>۲۹</sup>

در حقیقت طبق تشکیک وجود، هر واسطه‌ای نسبت به واسطه پایین‌تر از خود، از وجود و کمالات وجودی، بهره بیشتری برده است. قاعده مهم دیگری که مسئله ترتیب نظام وجود را بیان می‌کند، قاعده امکان اشرف است. این قاعده عبارت است از اینکه در تمام مراحل وجود لازم است که ممکن برتر و اشرف بر ممکن اخس و پست‌تر مقدم باشد. به عبارت دیگر، هرگاه ممکن اخس موجود شود، ناچار باید پیش از آن ممکن اشرفی موجود شده باشد.

از طرف دیگر، باید میان علت و معلول سنخیت ذاتی برقرار باشد و همین سنخیت ذاتی میان علت و معلول خاص، صدور معلول معین از یک علت معین را موجب می‌گردد. اگر در علیت سنخیت میان علت و معلول لازم و معتبر نبود، هر چیزی می‌توانست علت برای هر چیز شود و هر شیئی می‌توانست معلول هر شیئی باشد!

بنابراین، همان‌طور که بین علت معلول باید سنخیت وجود داشته باشد، میان فرد شفیع و شفاعت شونده نیز تناسب سنخیت لازم است. می‌توان چنین استدلال کرد که شفاعت یکی از مصادیق سببیت است و بین هر علت و معلولی (یا سبب و مسببی) باید سنخیت برقرار باشد. بنابراین، بین شفیع و شفاعت شونده (تناسب) سنخیت لازم است. از طرف دیگر: ۱. نظام هستی، استوارترین نظام است. ۲. قاعده امکان اشرف و مشکک بودن وجود، ترتیب نظام وجود را بیان می‌کنند. ۳. مسئله شفاعت نیز قاعده‌ای مستثنا از این نظام هستی نیست. از این رو، نتیجه می‌گیریم که وجود واسطه در شفاعت امری ضروری است. البته نظام واسطه‌ها باید این‌گونه باشد که بهره هر واسطه‌ای نسبت به پایین‌تر از خود، از وجود و کمالات وجودی بیشتر باشد.

صدرالمآلهین در این مورد به صورت مختصر و شیوا می‌فرماید:

طهر

سال هشتم - شماره ۲۸ - تابستان ۱۳۸۸

۱۳۲

اولین شرط فیض بردن از سوی خداوند وجود مناسبت است، سپس وجود واسطه که پیامبر باشد. هر مناسبتی هم موجب استفاضه نخواهد شد، بلکه مناسبت مخصوصالزام است. اول بین پیامبر و ذات حق و سپس بین آن فردی که استفاضه می‌کند، باید مناسبت خاصاواسطه که حضرت پیامبر است وجود داشته باشد و از اینجاست که فرمود: «من اطاعنی فقد اطاع الله و من ابغضنی فقد ابغض الله» و مناسبات معنوی عقلی مقتضی این است که جواهر معنوی مستعد استفاضه نور شوند و خلاصه اینکه شفاعت وساطت است و هر نوع وساطتی کافی نیست، بلکه مناسبت خاصالزام است.<sup>۵۰</sup>

## مقایسه تطبیقی دو دیدگاه

### ۱. تفاوت در روش بیان عقاید

در مباحث کلامی و دفاع از عقاید و باورهای دینی، روش بحث کردن جایگاه خاصی دارد. وجود شیوه‌های مختلف و به کارگیری مبانی گوناگون در بحث و مناظره، جست‌وجوی شیوه صحیح در این مسئله را ضروری می‌نماید. سؤال اساسی‌ای که در اینجا مطرح می‌گردد این است: معتبرترین روش در بحث از آموزه‌های دینی و مباحث کلامی و فلسفی چیست؟ آیا استفاده از آیات قرآن و روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام کافی است یا عقل نیز در کنار قرآن و روایات نقشی بسزا ایفا می‌کند؟ آیا روشهای دیگری نیز وجود دارد؟

حقیقت آن است که فهم معارف قرآن کریم و به کارگیری آموزه‌های اسلام از مهم‌ترین اهداف نزول این کتاب آسمانی است. از این رو، خود قرآن در شماری از آیاتش، همگان را به تدبیر و تفکر دعوت کرده است. بنابراین، اعتماد بر تدبیر عقل، توأم با تقید به آیات و روایات، بهترین شیوه بحث از عقاید و آموزه‌های دینی است.

این تیمیه معتقد است که برای فهم کتاب و سنت به قلب و فکر احتیاج است و عقل هر چند که دارای منزلت است، نباید از حدود خود تجاوز کند. او احادیثی را که در آن کلمه عقل به کار رفته، به ویژه اگر مقصود از آن عقل انسانی به عنوان جوهر مستقل قائم به نفس باشد، صادق نمی‌داند.<sup>۵۱</sup> به عنوان مثال او می‌گوید: فلاسفه حدیثی را از نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کنند که «اول ما خلق الله العقل»، در حالی که این حدیث باطلی است.<sup>۵۲</sup>

دو قاعده‌ای که از نظر این تیمیه، در بحث بسیار مفید است: تقدیم نقل بر عقل و پرهیز از تأویل است. او معتقد است که رابطه عقل با نقل، رابطه انسجام است، اما اصل، مقدم بودن نقل بر عقل است. زیرا در آنچه از معصوم صادر شده، خطا راه ندارد و مطابق با واقع خارجی است. اما عقل از نظر فضیلت حتی مساوی نقل نیست، چه رسد به اینکه مقدم بر نقل شود.<sup>۵۳</sup>

اما روش ملاصدرا عقلی و برهانی است. از دیدگاه حکمت متعالیه، برهان طریقی مطمئن برای دستیابی به احکام صادق، راهی مقبول برای وصول به حق و حقیقت است.<sup>۵۴</sup> ملاصدرا با

طرح مباحث عقلی، به تحلیل، تفسیر و حل غوامض مشکلاتی که در بعضی از آیات وجود دارد و دیگران از حل آن عاجز و ناتوان بوده‌اند، می‌پردازد.

## ۲. تفاوت نگرش راجع به مسئله تأویل قرآن و تاثیر آن بر تفسیر

تأویل از ماده «اول» به معنای رجوع به اصل و مراد از آن، بازگرداندن شیء به غایتی است که از آن داده شده است، چه علم باشد و چه فعل.<sup>۵۵</sup> ابن تیمیه سخنی درخور تأمل در مورد تأویل اظهار داشته است. وی یکی از معانی کاربردی تأویل را «حقیقت خارجی و اثر واقعی محسوس از مدلول کلمه»<sup>۵۶</sup> دانسته و بر این باور است که هر جا تأویل درباره قرآن به کار رفته، به همین معناست.

وی در تبیین نظریه خویش می‌گوید: کلام خدا در قرآن بر دو قسم است: ۱. انشاء ۲. اخبار. مراد از انشاء، اوامر و نواهی خداوند است. او عمل به اوامر و نواهی خداوند در قرآن را تأویل آنها می‌داند و می‌گوید: تأویل امر، خود فعل مأمور به است.<sup>۵۷</sup>

وی تأویل اخبار را حقیقت خارجی مخبر به می‌داند. به طور مثال، مراد از تأویل در آیه: «هل ينظرون إلا تأويله يوم يأتي تأويله»<sup>۵۸</sup>. وقوع اخبار قرآن درباره قیامت و بهشت و دوزخ و انواع نعمت و عذاب است. پس وقوع این موارد، تأویل اخبار قرآن درباره وعد و وعید بهشت و جهنم است. وی می‌افزاید: برخی از تأویل اخبار قرآن واقع شده است، مانند آنچه قرآن از امتهای پیشین خبر می‌دهد، و برخی از آن بعداً به وقوع خواهد پیوست، مانند آنچه قرآن از احوال قیامت و بعث و حساب و بهشت و آتش خیر می‌دهد.

تفاوت بین تفسیر و تأویل در نظریه ابن تیمیه به این صورت بیان شده که صورت علمی لفظ، تفسیر و حقیقت خارجی آن، تأویل است. معرفت به صورت علمی، معرفت به تفسیر قرآن و معرفت به حقیقت خارجی، معرفت به تأویل قرآن است. وی از این نکته نتیجه می‌گیرد که «یکی از تفاوت‌های تفسیر و تأویل قرآن این است که آگاهی از تفسیر همه قرآن ممکن است، در حالی که تأویل بعضی از آیات را کسی جز خداوند نمی‌داند.»

وی تصریح می‌کند که هیچ آیه‌ای از قرآن از نظر معنا مبهم نیست که غیر قابل فهم باشد. اما حقیقت خارجی بعضی از آیات را کسی جز خدا نمی‌داند و شناخت حقایق قرآن، آن‌طور که هست، تأویل اخبار قرآن به شمار می‌آید که علم چنین تأویلی مختص خداوند است.<sup>۵۹</sup>

اما تأویل از منظر ملاصدرا یک ضرورت است. زیرا بنابر تطابق قرآن (کتاب تدوین) و وجود (کتاب تکوین)، در ماورای معنای لغوی و ظاهری قرآن، اسرار و رموز و معانی بسیاری هست که

طهری

با شیوه تفسیر لفظی، نمی‌توان آن را فهمید یا بیان نمود و معنای ظاهری لغات، از عهده تفسیر آن حقایق پیچیده و مرموز برنمی‌آید.<sup>۶۰</sup>

برای فهم و درک همه حقایق قرآن باید به عمق بی‌انتهای معانی فرو رفت، زیرا همان‌طور که جهان غیر مادی برای عموم مردم پنهان است، قرآن نیز که تجلی و ظهور همان جهان است، معقولات و معانی باطنی عمیق دارد که بر حواس ظاهری انسان پوشیده است. بر این اساس، درک ظاهر قرآن را نمی‌توان درک و فهم حقیقی و جامع قرآن دانست.<sup>۶۱</sup>

بنابراین، طبق نظر ملاصدرا، هرگونه جمود و تحجر در رویارویی با قرآن مردود است. نظیر تحجری که ابن‌تیمیه را واداشته که تنها به ظاهر برخی از آیات و روایات اکتفا کند و از هرگونه تعقل و تدبر در فهم صحیح آیات خودداری ورزد.

### ۳. تفاوت در گرایش تفسیری

مراد از گرایش تفسیری، صیفه‌های مختلف تفسیر قرآن است که گاهی با عناوینی چون تفسیر کلامی، تفسیر تربیتی، تفسیر فلسفی، تفسیر عرفانی، تفسیر اخلاقی و... معرفی می‌شود. این‌گونه امور با تمایلات ذهنی و روانی مفسران ارتباط مستقیم و تنگاتنگ دارد. گرایشهای مختلف تفسیری معلول سه عامل است. این عوامل عبارت‌اند از: ۱. دانشهایی که مفسر در آنها تخصص دارد، ۲. روحیات و ذوقیات مفسر، ۳. دغدغه‌های مفسر راجع به مسائل مختلف.<sup>۶۲</sup>

به سبب تفاوت اساسی‌ای که ملاصدرا و ابن‌تیمیه در این سه عامل دارند، گرایش تفسیری آنان نیز متفاوت است. در حقیقت ملاصدرا، علاوه بر اینکه از چیرگی و زرف‌نگری در عرصه فلسفی برخوردار بوده است، عارفی وارسته و پاک‌ضمیر و دمساز با شهود و سلوک نیز به حساب می‌آید. بنابراین، تفسیر او عرفانی و فلسفی است و دغدغه‌اش حل مشکلاتی که دیگران از حل آن عاجز بوده‌اند و باز کردن گره‌های کور و رفع تناقض ظاهری بعضی از آیات است.

اما ابن‌تیمیه، به دلیل عدم تسلط فلسفه و عرفان، قرآن را با قرآن، سنت و اقوال صحابه و تابعین تفسیر می‌کند. گرایش تفسیری ابن‌تیمیه بنابر عقیده طرفدارانش هدایتی و ارشادی است.

### ۴. تفاوت در مبانی و روشهای تفسیری

مبنا و روش تفسیر عبارت از مستند یا مستندات است که مفسر براساس آن کلامی را که خود ساخته و پرداخته است، به عنوان تفسیر کلام خدا و معنا و مقصود آیات الهی قلمداد می‌کند و تنها راه دستیابی کامل به مقاصد قرآن را منحصرأ همان مستندات با مستندات می‌شمارد و دیگر

مبانی و روشها را تخطئه می‌کند و آنها را برای رسیدن به همه مفاهیم و مقاصد قرآن کافی نمی‌داند.

عمده‌ترین مبانی و روشهای تفسیر را می‌توان تحت عناوین زیر خلاصه کرد:

۱. مبنا و روش تفسیر نقلی. ۲. تفسیر به رأی. ۳. مبنا و روش تفسیر اجتهادی یا عقلی.
۴. مبنا و روش تفسیر اشاری. ۵. مبنا و روش تفسیر رمزی. ۶. مبنا و روش تفسیر قرآن به قرآن.
۷. مبنا و روش تفسیر جامع براساس کتاب، سنت، اجماع و عقل.<sup>۶۳</sup>

یکی از مبانی تفسیر نقلی، ناتوانی عقل از تفسیر قرآن است که مورد قبول ابن تیمیه است. بنابراین، می‌توان گفت او دارای مبنا و روش تفسیر نقلی است. اما نکته مهمی که در مورد ابن تیمیه وجود دارد این است که او به جای اینکه کل آیات قرآن را بررسی کند و از مجموع آنها به عمق تعلیمات اسلام پی ببرد، تنها به مطالعه چند آیه بسنده می‌کند و بعد حکم کفر و شرک اکثر مسلمانان جهان را صادر می‌کند. هنگامی هم که با حقایق تاریخی مخالف با عقیده و مذهبش برخورد می‌کند، آن را به طور کلی منکر می‌شود، بدون آنکه توجهی به مسلم بودن آن داشته باشد. به عنوان نمونه، وی چون مخالف دعا کردن رو به قبر رسول خدا ﷺ است، درصد برآمده تا قصه‌ای را که در مورد مالک بن انس و منصور عباسی بیان نشده انکار نماید. وی درباره این قصه می‌گوید:

این قصه‌ای است ناشناخته، که احدی آن را نقل نکرده و به دروغ به امام مالک نسبت داده شده است.<sup>۶۴</sup>

ابن تیمیه بارها ادعا می‌کند که هیچ یک از صحابه بعد از فوت نبی از او استغاثه و طلب حاجت و شفاعت نکرده‌اند، در حالی که در کتب معتبر خود اهل سنت این موارد بسیار دیده می‌شود. او به روایاتی که مخالف عقاید اوست نسبت جعل می‌دهد، بدون اینکه سند آنها را بررسی کند.

او به احادیث احمد بن حنبل در کتاب *المسند* بسیار احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که مشاهده می‌کند شیعه امامیه به برخی از احادیث آن احتجاج کرده می‌گوید: «گاهی امام محمد و اسحاق و دیگران احادیثی را نقل می‌کنند که نزد خودشان ضعیف است».<sup>۶۵</sup> و نیز می‌گوید: «مجرد روایات احمد موجب نمی‌شود که حدیث صحیح و عمل به آن واجب باشد».<sup>۶۶</sup>

در نتیجه باید گفت آنچه موافق با هوای نفس ابن تیمیه است، حجت و آنچه مخالف با هوای نفس اوست، ضعیف و جعلی است. در حقیقت ابن تیمیه در بسیاری از موارد به جای تفسیر نقلی، به تفسیر به رأی و تحمیل عقاید خود می‌پردازد. شاخصه‌های تحمیل عبارت‌اند از: ۱. باور به یک مبنا و پافشاری بر آن. ۲. مسلح کردن ذهن به هنگام مراجعه به متن. ۳. تلاش برای همسو کردن متن با آن. ۴. فقدان تقوا و داشتن انگیزه سوء.<sup>۶۷</sup>

همه این شاخصه‌ها در ابن تیمیه وجود دارد. در تحمیل شخصدرمی‌یابد که مفاد متن با او همسو نیست، اما با این حال به سبب فقدان تقوا و داشتن انگیزه‌های الهی و صرفاً به دلیل دفاع از مبنای خود، متن را با مبنای خود کاذبانه همسو می‌کند. بنابراین انگیزه سوء در تحمیل آرائش کاملاً دخالت دارد.

اما ملاصدرا با بیان براهین عقلی و فلسفی و مستدل نمودن آن با آیات و روایات با گرایشی عرفانی به تفسیر می‌پردازد. وی در مراجعه به متن وحی کوشش کورکورانه برای همسان‌سازی نمی‌کند و انگیزه سوئی نیز ندارد و تلاشش برای همسوسازی متن با مبنای مورد قبولش به منظور خدمت به دین و قرآن و حل بعضی از بیجیدگی‌هاست.

### ۵. نظر ابن تیمیه راجع به فلاسفه

ابن تیمیه عقاید فلاسفه را قبول ندارد. به عنوان نمونه، وی در کتاب *الاستغاثه فی*

*الرد علی البکری می‌گوید:*

[بعضی از مردم مثل مشرکان اند و گمان می‌کنند که شفاعت رسول رحمتی است که به رسول افاضه شده و رسول آن را به فردی که طلب شفاعت می‌کند افاضه می‌کند... شفاعت مانند انکاس خورشید است، زمانی که بر جسم صیقلی بتابد و سپس از آن جسم به چیزهای دیگر منعکس شود. همان‌طور که انکاس شعاع نور به تناسب خاصی بین خورشید و آب (یا جسم صیقلی) و دیواری که نور می‌خواهد به آن منعکس شود، نیازمند است، شفاعت هم شامل کسانی می‌شود که توجه به این نفوس فاضله دارند... اینان (فلاسفه) کسانی هستند که معرفت به رسول و دعای او ندارند]<sup>۶۸</sup>

وی در جای دیگری می‌گوید: اگر بگوئید این رسولان واسطه در جلب منفعت، دفع ضرر یا واسطه در رزق عباد و یاری آنها هستند و از آنها چیزی را درخواست کنید، «فهذا من اعظم الشرك»، این بزرگ‌ترین شرک است، مثل مشرکان که غیر خدا را ولی و شفیع خود در منفعت بردن و دفع ضرر می‌دانستند و کافر شدند.

می‌بینیم که ابن تیمیه فلسفی و عقلی بحث نمی‌کند و فقط می‌گوید طبق اجماع مسلمانان، کسی که از این واسطه‌ها درخواستی کند، کافر است!<sup>۶۹</sup> در حالی که اصلاً اجماعی در کار نیست و انسان باید عقل خود را به کار بیندازد.

علامه طباطبایی<sup>۷۰</sup> معتقد است: «شفاعت یکی از مصادیق سببیت است و شخصمتوسل به شفیع در حقیقت می‌خواهد سبب نزدیک‌تر به مسبب را واسطه کند میان مسبب و سبب دورتر و...»<sup>۷۰</sup>

ابن تیمیه نظیر همین سخن را بیان می‌کند و می‌گوید: اگر کسی فکر کند این واسطه‌ها به خدا نزدیک‌ترند و از آنها طلب حاجت کند، «فهور کافر مشرک یجب أن یتائب، فإن تاب و إنا قتل»؛<sup>۷۱</sup> آن شخصکافر و مشرک است و باید توبه کند و اگر توبه نکرد باید او را بکشند.»

#### ۶. نظر ابن تیمیه در مورد خاندان رسالت

آرای ابن تیمیه در مورد خاندان رسالت نشانگر تعصب و خشم بی‌حد و اندازه او نسبت به پیامبر ﷺ و اهل بیت علیّه است. به عنوان نمونه به دو مورد اشاره می‌کنیم. او در تفسیر آیه «سواء علیهم استغفرت لهم أم لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم»؛<sup>۷۲</sup> برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود»، بیان می‌کند که شفاعت در آخرت، بدون داشتن ایمان هیچ سودی ندارد و به همین دلیل خداوند پیامبر را نهی کرده که برای عمو و پدرش و بقیه کفار استغفار کند.<sup>۷۳</sup>

اما مبنای این سخن غلط است، زیرا یکی از شرایط انبیا منزّه بودن آنان از پستی رذالت پدران و نیاکان و آلودگی مادران است و اگر در این مورد نقصی وجود داشته باشد، منزلت نبی از دلها رخت برمی‌بندد.<sup>۷۴</sup> بنابراین، پدر هیچ یک از انبیا کافر نبوده است، چه رسد به حضرت محمد ﷺ که خاتم انبیا و سید مرسلین است.

ابن تیمیه در جایی دیگر می‌گوید: «اعتقاد به برتری اهل بیت رسول خدا ﷺ از تفکرات عصر جاهلیت است که در آن عصر خانواده سران و رؤسای قبیله را بر دیگران مقدم می‌داشتند.»<sup>۷۵</sup> پس به نظر ابن تیمیه، اینکه خداوند اهل بیت پیامبر را برگزید و ایشان را پیشوایان پس از پیامبر قرار داد و به آنها منزلتی والا بخشید، یا این همه روایاتی که در سنت پاک پیامبر ﷺ در حق ایشان آمده، همه از آثار به جا مانده از جاهلیت و مقدم داشتن خاندان رؤسای قبایل است.

با توجه به تمام مباحث مطرح شده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اصل ادعای ابن تیمیه، مبنی بر شرک انگاشتن طلب شفاعت از پیامبر ﷺ و اولیای الهی و منافات آن با توحید، بر این گمان او استوار است که هرکس از غیر خدا طلب حاجت و شفاعت کند، او را در تأثیرگذاری مستقل می‌داند. وی بر همین اساس شیعیان را به بت‌پرستانی تشبیه کرد که به شفاعتی بی‌قید و شرط معتقد بودند.

از نظر ابن تیمیه، شفاعت مقبول، شفاعتی است که شفیع را مستقل نپنداریم. حال آنکه عقیده شیعه نیز بر همین حقیقت استوار است که تمام اسباب و مسببات تنها به اذن خداوند سبحان اثر می‌گذارد و حقیقت شفاعت در روز رستاخیز، جز این نیست که فیض الهی و رحمت گسترده او، از مجرای انبیا و اولیای الهی به افراد گناهکار می‌رسد. در واقع همان‌طور که فیض

طهر



مادی خداوند در این جهان، به وسیله سلسله‌ای از علل و اسباب طبیعی به انسانها می‌رسد، در روز رستاخیز نیز مغفرت و بخشندگی خداوند که خود عالی‌ترین فیض معنوی او بر بندگان است، از طریق اسباب خاصی به مجرمان عطا می‌شود. اعتقاد به چنین اسبابی که تأثیرگذاری آنها همه به اذن و فرمان خدا و طبق اراده حکیمانه اوست، کوچک‌ترین منافاتی با توحید ندارد. بنابراین، اکثر شبهاتی که مورد شفاعت مطرح شده، ناشی از خلط بین شفاعت حق و شفاعت باطل است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## بی نوشتہا

۱. نقی الدین احمد بن تیمیہ، حرانی دمشقی، *مجموعۃ فتاویٰ، توحید الالوہیۃ، نشر و توزیع دارالکلمۃ الطیبۃ، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۰۶.*
۲. همان، ص ۳۲۰.
۳. آل عمران: ۱۳۵.
۴. فاطر: ۳.
۵. انفال: ۱۰.
۶. *مجموعہ فتاویٰ، ج ۱، ص ۱۲۲.*
۷. همان، ص ۱۲۷.
۸. همان، ص ۱۳۳.
۹. بخاری، اسماعیل بن محمد، صحیح، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۷ھ ج ۱، ص ۳۶.
۱۰. *مجموعہ فتاویٰ، ج ۱۴ (التفسیر)، ص ۳۰۴ و ۳۰۵.*
۱۱. همان، ص ۳۰۲.
۱۲. ابن تیمیہ، رسالہ زیارۃ القبور، ص ۱۵۶ و *مجموعۃ فتاویٰ، ج ۲۷ (الفقہ، زیارۃ)، ص ۲۰۸.*
۱۳. اسراء: ۱۱۱.
۱۴. عنکبوت: ۲۰.
۱۵. ابن تیمیہ، *مجموعۃ فتاویٰ، ج ۱، (توحید الالوہیۃ)، ص ۱۴۳.*
۱۶. همان، ص ۱۴۵.
۱۷. مائدہ: ۳۵.
۱۸. همان، ص ۱۵۶.
۱۹. اسماعیل بن محمد بخاری، ۱۴۰۷، *مناقب الانتصار، باب قصۃ ابی طالب، حدیث ۲۸۸۳ (بہ نقل از مجموعۃ فتاویٰ، ابن تیمیہ، ج ۱، ص ۱۳۱).*
۲۰. ابن تیمیہ، همان، ص ۱۳۱.
۲۱. همان، ص ۲۱۲ و صائب عبدالحمید، *ابن تیمیہ حیاتہ عقائدہ، قم، مرکز القدير للدراسات الاسلامیۃ، ۱۴۱۷ق، ص ۱۶۹.*
۲۲. ابن تیمیہ، *الاستغاثۃ فی الرد علی البکری، الرياض، مکتبۃ دارالمنہاج للنشر و التوزیع، ۱۴۲۵ق، ص ۱۹۷.*
۲۳. ابن تیمیہ، *مجموعۃ فتاویٰ، ج ۱، ص ۲۱۳.*
۲۴. ابن تیمیہ، *الاستغاثۃ فی الرد علی البکری، ص ۲۲۲.*
۲۵. *مجموعۃ فتاویٰ، ج ۱۴، ص ۲۸۵.*
۲۶. محمد بن ابراہیم، صدرالدین شیرازی، *تفسیر القرآن الکریم، تفسیر آیۃ الکرسی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق، ص ۱۲۴.*
۲۷. همان.
۲۸. «نہر گاہ امری مستقیماً و بلاواسطہ علت چیزی باشد، علت ذاتی آن چیز است.» جعفر سجادی، *فرہنگ علوم فلسفی و کلامی، تہران، موسسہ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵، ص ۵۲۱.*

۲۹. انعام: ۱۵۸.
۳۰. محمدبن ابراهیم، صدرالدین شیرازی، *المبدأ و المعاد*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۲ق، فن دوم، مقاله سوم، ص ۵۸۷ و *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۸، حدید: ۲۱، ص ۳۹۵.
۳۱. انقطار: ۱۹.
۳۲. بقره: ۴۸.
۳۳. ملاصدرا، *تفسیر القرآن الکریم*، چاپ دوم، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹هـ.ق، ج ۴، ص ۳۳۰-۳۳۴.
۳۴. همان، ص ۳۳۲-۳۳۵.
۳۵. ملاصدرا، *تفسیر آیه الکرسی*، ص ۱۲۴-۱۲۵.
۳۶. غافر: ۱۸.
۳۷. مدثر: ۴۸.
۳۸. انبیاء: ۲۸.
۳۹. بقره: ۲۵۵.
۴۰. *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۴، ص ۳۳۶.
۴۱. *تفسیر آیه الکرسی*، ص ۱۲۷.
۴۲. امکان یا حال و وصف ذات شیء است که به آن امکان ذاتی می‌گویند، یا عبارت است از کیفیت استعدادی و آمادگی ماده برای پذیرش صور و اعراض به طور متعاقب که به آن امکان استعدادی می‌گویند که قابل شدت و ضعف است. جعفر سجادی، *فرهنگ علوم فلسفی و کلامی*، ص ۱۱۶.
۴۳. *تفسیر آیه الکرسی*، ص ۱۳۶.
۴۴. *المبدأ و المعاد*، ص ۵۸۱.
۴۵. مطهری، مرتضی، *عدل الهی*، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۵، ص ۳۳۵.
۴۶. ملاصدرا، *تفسیر آیه الکرسی*، ص ۱۲۴.
۴۷. طباطبائی، محمدحسین، *نهایة الحکمة*، ج ۱، علی شیروانی، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۸۰، ص ۸۱-۸۲.
۴۸. ملاصدرا، *الحکمة التعالیة فی الاسفار الاربعه*، ج ۹، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۲، سند چهارم، باب دهم، فصل اول، ص ۱۶۳.
۴۹. *تفسیر آیه الکرسی*، ص ۱۲۴.
۵۰. *تفسیر آیه الکرسی*، ص ۱۲۵.
۵۱. حسینی الزین، محمد، *منطق ابن تیمیة*، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۳۹۹ق، ص ۱۸۱.
۵۲. ابن تیمیة، *مجموعه فتاوی*، ج ۱، ص ۲۴۹.
۵۳. عقیلی، ابراهیم، *تکامل المنهج المعرفی عند ابن تیمیة*، الولايات المتحدة الامریکیة، المعهد العالمی لمفکر الاسلامی، ۱۴۱۵هـ ص ۱۰۱.
۵۴. عبودیت، عبدالرسول، *درآمدی بر نظام حکمت صدرایی*، چاپ اول، تهران، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۲، ص ۶۲.

۵۵. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، چاپ چهارم، قم، نشر کیمیا، ۱۴۲۵ ث.ق، ص ۹۹.
۵۶. حرانی دمشقی، تقی‌الدین احمد بن تیمیه، *دقائق التفسیر*، بیروت، دارالقبلة الاسلامیة، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.
۵۷. عقیلی، ابراهیم، همان، ص ۱۵۳.
۵۸. اعراف: ۵۲.
۵۹. شاکر، محمدکاظم، *مبانی و روش‌های تفسیری*، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۲۶.
۶۰. ملاصدرا، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۴، ص ۱۶۱.
۶۱. محمدی‌آرانی، فاطمه، *تأویل قرآن کریم از دیدگاه علامه سیدحیدر آملی و ملاصدرا*، قم، دارالهدی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۷.
۶۲. شاکر، محمدکاظم، همان، ص ۴۸.
۶۳. عمید زنجانی، عباس‌علی، *مبانی و روش‌های تفسیر قرآن*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۶.
۶۴. ابن تیمیه، *منهاج السنة النبویة فی تفصیح کلام الشیعة القدیة*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۱۰۴.
۶۵. همان، ج ۷، ص ۵۳.
۶۶. همان، ص ۴۰۰.
۶۷. نصیری، علی، *مکتب تفسیری صدرالتأملین*، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۶، ص ۹۹.
۶۸. ابن تیمیه، *الاستغاثة فی الرد علی البکری*، ص ۲۷۱.
۶۹. *مجموعه فتاوی*، ج ۱، ص ۱۳۸ و ۱۳۹، *علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*.
۷۰. *المیزان*، ج ۱، ص ۱۶۰.
۷۱. *مجموعه فتاوی*، ج ۱، ص ۱۴۱.
۷۲. توبه: ۸۰.
۷۳. *مجموعه فتاوی*، ج ۱، ص ۱۵۷.
۷۴. حلی، حسن بن یوسف، *باب هادی عشر*، شرح فاضل مقداد تا چاپ دوازدهم، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۸۵، ص ۱۵۸.
۷۵. *منهاج السنة النبویة*، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۲۶۹.

طهری

سال هشتم - شماره ۲۸ - تابستان ۱۳۸۸